

اسفار اربعه عرفانی

در حج

قادر فاضلی



اشاره

هجرت آموز و وطن سوز است حج
ربط اوراق کتاب ملتبی

مؤمنان را فطرت افروز است حج
طاعتی سرمایه جمعیتی

حج، یکی از فرایض دینی است که از خلقت انسان تا کنون، به گونه‌های مختلف وجود داشته و مرحله کمال یافته‌اش در دین کامل الهی - که اسلام است - ظاهر شده و تا قیامت ادامه خواهد داشت. همین که همه پیامبران الهی بر اساس احادیث موجود، به حج عنایت ویژه

میزان

۳۵

شماره ۷۳ - پاییز ۳۸۹

اسفار اربعه عرفانی در حج

داشته‌اند، بیانگر عظمت آن می‌باشد. از بررسی نصوص وارده در خصوص حج برمی‌آید که حج، تمام اسلام به‌طور اجمال و اسلام، همه حج به‌طور تفصیل است. در خصوص نگرش عرفانی به حج نیز مطالب عمیق و وسیع و جامعی از نصوص دینی و متون ادبی و عرفانی به‌جا مانده است که جمع آن‌ها به‌طور اجمال در اسفار اربعه عرفانی خلاصه می‌شود. مقاله حاضر در جهت بررسی ابعاد عرفانی حج بر اساس اسفار اربعه می‌باشد. به امید آن‌که امور علمی به امور عینی تبدیل شود و همگان بهره‌ای از این دریای بیکران داشته باشند.

اسفار اربعه عرفانی در حج

سفر به معنای حرکت و قطع مسافت است که بر دو قسم کلی تقسیم می‌شود:

الف: سفر ظاهری.

ب. سفر باطنی.

سفر ظاهری عبارت است از طی مسافت مکانی و حرکت از مبدا و رسیدن به مقصدی، که گاهی بر روی زمین انجام می‌شود و گاهی در هوا صورت می‌پذیرد؛ مانند سفرهای زمینی که به شکل آبی یا خاکی واقع می‌شود. سفرهای هوایی یا آسمانی مانند سفر با هواپیما و فضاپیما که گاهی مقصد و مبدأ از نقطه‌ای به نقطه دیگر زمین است و گاهی از نقطه‌ای به نقطه‌ای از کرات آسمان می‌باشد.

سفرهای زمینی یا به وسیله امور فیزیکی و مادی است که آن‌ها مبدأ زمینی دارند؛ مانند چهارپایان یا وسایل نقلیه موتوری از قبیل ماشین و هواپیما و... یا به وسیله امور متافیزیکی است؛ مانند طی الارض که بعضی از عارفان به وسیله اراده خود در چند لحظه صدها و هزاران کیلومتر را طی می‌کنند.

همه این امور به سفر ظاهری مربوط است که هر کسی فراخور حالات و امکانات خود آن را به‌جا می‌آورد و فواید زیادی نیز برای آن ذکر شده است.

در شعری منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای سفر، پنج فایده بیان شده است که

می‌فرماید:

تَعَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى وَ سَافَرَ فَعِنِّي الْأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدَ
تَفَرَّجُ هَمٌّ وَ اكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ وَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَا جِدَ
فَإِنْ قَبِلَ فِي الْأَسْفَارِ ذُلٌّ وَ مِحْنَةٌ وَ قَطْعُ الْفِيَا فِي وَ ارْتِكَابُ الشَّدَائِدِ
فَمَوْتُ الْفُتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَعَاشِهِ بِدَارِ هَوَانٍ بَيْنَ وَاشٍ وَ حَاسِدِ

«در مسیر طلب کمالات و برتری‌ها، از وطن‌های خود دوری کن. مسافرت
پیشنه کن که در سفرها پنج فایده وجود دارد:

۱. از هم و غم خارج می‌شوی ۲. روزی تازه به دست می‌آوری ۳. علم
حاصل می‌کنی ۴. آداب و رسوم جدید می‌آموزی ۵. همسفران خوب به
دست می‌آوری.

اگرچه گفته‌اند در سفرها رنج و سختی و گرفتاری و بیابانگردی و شداید
گونگون وجود دارد.

لیکن مرگ در سفر برای جوانمرد بهتر است از زندگی در خانه سست و
در میان افراد نالایق و حسود.»

فواید پنج‌گانه در این بیت‌ها، فواید ظاهری برای سفرهای ظاهری و مادی است که هر
انسانی می‌تواند در هر سفری به این فواید برسد، ولی از آن‌جا که دنیا مقدمه آخرت است و
به قول حضرت امیر، علی علیه السلام دنیا خانه عبور و مرور است نه خانه توقف و قرار،^۲ از این رو
کل دنیا را باید مسافرخانه دانست و آن را وسیله عبور برای آخرت قرار داد.

در حالات انقلاب روحی ابراهیم ادهم نوشته‌اند که روزی در قصر ییلاقی خود نشسته
بود، دید که درویشی قصد ورود به آن را دارد، ولی نگهبانان مانعش می‌شوند. درویش به
نگهبان گفت: می‌خواهم وارد این رباط شوم. نگهبان گفت: این‌جا رباط نیست، بلکه قصر
پادشاه است. درویش گفت: قبل از او، از آن‌جا که بود؟

نگهبان: از آن پدرش.

درویش: قبل از پدرش از آن‌جا که بود؟

نگهبان: پدرش.

درویش: قبل از او از آن‌جا که بود؟

نگهبان: پدرش.

درویش گفت: خانه‌ای که این همه افراد در آن آمد و شد داشته‌اند، مسافر خانه است، نه خانه. عرفا، عالم را مسافر خانه‌ای می‌دانند که نباید در آن مقیم شد، بلکه باید از آن سفر کرد و به سوی خانه باقی - که آخرت است - شتافت.

من غلام آن که او در هر رباط خویش را واصل نداند بر سماط
بس رباطی که بیاید ترک کرد تا به مسکن در رسد یک روز مرد^۲

وسیله قرار دادن دنیا به این معنی است که همیشه در آن به سفر پرداخته و نتایج سفر را وسیله عبرت و درس آموزی و مقدمه آخرت دانسته و از هر حادثه دنیایی عبرتی برای آخرت بگیریم. بدین جهت قرآن کریم در تمام آیاتی که مردم را به سیر و سفر تشویق می‌کند، سیر و سفر را مقدمه عبرت معرفی کرده، می‌فرماید: از سرگذشت اقوام گذشته عبرت بگیرید:

﴿أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۴

«آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا ببینند پایان کار افرادی که قبل از آن‌ها بوده‌اند، به کجا انجامید؟»

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^۵

«بگو در زمین سیر کنید، آنگاه ببینید که سرانجام تکذیب‌کنندگان چه شد؟»

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾^۶

«بگو در زمین سفر کنید، آنگاه بنگرید که پایان مجرمین به کجا انجامید.»

در قرآن کریم هر جا سخن از مسافرت و سیر در روی زمین به میان آمده، بلافاصله نتیجه آن را عبرت آموزی از روزگار دیگران قرار داده است؛ زیرا روزگار، معلمی است که نتایج اعمال دیگران را به‌طور شفاف در اختیار انسان قرار می‌دهد تا شیوه زندگی صحیح را به او بیاموزد. هر که از گذشت روزگار درس نگیرد، از هیچ کس درس نخواهد گرفت.

هر که ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

با توجه به این امور است که در دعا‌های سفر، مضامین عالی و عرفانی نهفته است تا افراد هنگام سفر با خواندن دعای سفر، متوجه فلسفه و حکمت آن شده و از نکات آموزنده آن غافل

نشوند. انسان وقتی سوار بر وسایل نقلیه می‌شود، نخستین نکته‌ای که به یاد می‌آورد این است: خداوند امکان استفاده از آن‌ها را در اختیار انسان قرار داد تا از برکات آن بهره‌مند شود. از این رو باید شکر الهی را به جا آورده، بگوید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ، وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾^۷
 «پاک پروردگاری که این را در اختیار ما قرار داد و برای ما رام کرد. در حالی که ما را یارای رام کردن آن نبود و ما یقیناً به سوی خدایمان بازخواهیم گشت.»

نقل است که وقتی پیامبر خدا ﷺ می‌خواست به سفر رود، همین که بر پشت شتر می‌نشست، بعد از تلاوت آیه فوق، این دعا را می‌خواند:

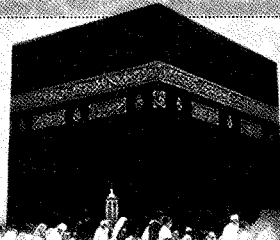
«اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَىٰ، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ».

«بارالها! ما در این سفر از تو نیکی و تقوا خواهانیم و در کارهایمان آنچه را موجب رضایت توست، طلب می‌کنیم. سفر را بر ما آسان گردان. خداوندا! تو همراه ما در سفر و جانشین ما در میان خانواده‌مان هستی. پروردگارا! از سختی و رنج سفر به تو پناه می‌بریم و رفع دشواری امور و بد آیند حوادث مربوط به عیال و مال را به تو واگذار می‌کنیم.»

می‌بینیم که در این دعا توکل تام بر خداوند سبحان و تقاضای خیر و تقوی در امور ظاهری و باطنی برای خود و خانواده، نهفته است. به عبارت دیگر، سفر انسان مؤمن سیر و تفرج محض نبوده، بلکه سیر و سلوک است.

خواجه عبدالله قشیری در خصوص سفر گفته است:

«و بدانید که سفر بر دو قسمت است؛ سفری بود بر تن و آن، از جایی به جایی انتقال کردن بود و سفری بود به دل و آن از صنعتی به دیگر صنعتی گشتن بود. هزاران بینی که به تن سفر کنند و اندکی بود آن که به دل سفر کنند»^۸



چون هر دو سفر برای انسان وارسته مقدمه کمال شمرده شده، از این رو در دستورات اسلامی به هر دو توصیه شده است. بزرگان عرفان نیز مریدان خود را به سفرهای جسمانی و روحانی توصیه می کردند:

«کسی کتانی را گفت: مرا وصیتی کن. گفت: جهد آن کن که هر شب به دیگر مسجدی میهمان باشی و نمیری مگر میان دو منزل.»^۹

مقصود این است که سعی کن همیشه در سفر باشی؛ به گونه‌ای که عمر تو در سفر به سر آید. البته هر سفری سختی‌های خاص خود را دارد و مسافر باید خود را برای تحمل آن آماده کند.

«از مالک دینار حکایت کنند که خداوند تعالی وحی فرستاد به موسی علیه السلام که نعلین کن و عصا از آهن بگیر و سیاحی کن و آثار و عبرت‌ها طلب می‌کن تا آن‌گاه که نعلین بدرد و عصا بشکند.»^{۱۰}

«ابو یعقوب سوسی گوید: مسافر را چهار چیز بباید: علمی که او را نگاه دارد. ورعی که وی را از ناشایست‌ها باز دارد. وجدی که او را برگیرد و خلقی که او را مصون دارد.»^{۱۱}

در احادیث معصومان علیهم السلام توصیه به سفر شده و حکمت‌های فراوانی بر آن بیان گردیده است. بعضی از احادیث ظهور در سفرهای ظاهری و جسمانی دارد و بعضی دیگر ظهور در سفرهای روحانی و بعضی دیگر کلی است؛ به گونه‌ای که می‌توان به هر دو مورد سرایت داد. در حدیثی از معصومین علیهم السلام، «سفر» به آب در حال حرکت تشبیه شده است که جاری بودن آن موجب سالم ماندنش و راکد و ثابت بودن آن موجب فاسد شدنش می‌شود:

«سِيحُوا فَإِنَّ الْمَاءَ إِذَا سَاحَ طَابَ وَإِذَا وَقَفَ تَغَيَّرَ وَ اصْفَرَ.»^{۱۲}

«سیر و سفر کنید. همانا آب هرگاه در جریان باشد سالم می‌ماند و هرگاه بایستند تغییر یافته، زرد می‌شود.»



سفر باطن

در سفر باطن قطع مسافت فیزیکی وجود ندارد. از این رو میان مبدأ و مقصد، بُعد مسافتی و منازل مادی قرار ندارد. آن چه در سفر باطن مهم است، «صیروت» است نه «سیر». صیروت یک نوع شدن است که بیشتر «تبدیل» حاصل می‌شود نه «تحویل». در تحویل انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگر ملاک است ولی در تبدیل، تکامل و تنزل ما تعیین کننده است. در صیروت، حرکت هویتی وجود دارد نه حرکت هوایی یا زمینی؛ مانند عالم شدن جاهل. متقی شدن مفسد، معلوم شدن مجهول، مشهود شدن مغفول، مسلمان شدن کافر و... هرگاه انسان جاهلی در موارد مختلف معلوماتی کسب می‌کند تغییر هویت داده و جهل او به علم تبدیل می‌شود. این حالت امکان دارد در چند ثانیه رخ دهد، بدون این که آدمی گامی بردارد و مسافتی طی کند یا در اثر توبه، از تاریکی گناه خارج شده و به نور ایمان منور شود. قصه موسی و شبان نمونه بارز این صیروت است که یک انسان جاهل و ظلمانی در اثر شنیدن کلامی چند، از انسانی عالم و نورانی، ره صد ساله را در چند لحظه طی می‌کند و تغییر هویت می‌دهد. از این رو به موسی علیه السلام می‌گوید:

| | |
|-----------------------------|--|
| گفت ای موسی از آن بگذشته‌ام | من کنون در خون دل آغشته‌ام |
| من ز سدره منتهی بگذشته‌ام | صد هزاران ساله زان سو رفته‌ام |
| تاز یانه بر زدی اسبم بگشت | گنبدی کرد و ز گردون برگذشت |
| محرم ناسوت ما لاهوت باد | آفرین بر دست و بر بازوت باد ^۳ |

از این رو، حکمای اسلامی در تعریف حکمت و فلسفه الهی گفته‌اند:

«صیرورة الإنسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی».

«شدن انسان است از عالم علمی به عالم عینی».

کسی که به اسلام روی می آورد، در همان لحظه از نجاسات شرک و کفر پاک شده و از تاریکی های آن خارج و منور می شود و کسی که از اسلام خارج می شود در همان لحظه، نورانیت وجودش از بین رفته و تاریکی سراسر هستی او را فرا می گیرد؛ زیرا مؤمن شدن و کافر شدن، صیروت است نه سیر، از این رو به زمان و مکان وابسته نیست. قرآن در تشبیه معقول به محسوس، مشرک شدن را به سقوط از آسمان تشبیه کرده است که تندبادهای آسمان او را متلاشی کرده، از بین می برد:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^{۱۴}

«و آن که به خدا شرک می ورزد، مانند این است که از آسمان سقوط کرده و پرنده ای شکاری او را می رباید یا باد تنیدی او را به مکانی دور می اندازد.»

در سفر باطنی، به عکس سفرِ ظاهری، مبدأ و مقصد یکی است. سفر «از خود به خود» می باشد. از خود در آمدن و به خود رسیدن. از خودِ کاذب و ظلمانی خارج شدن و به خودِ حقیقی و نورانی رسیدن. از این رو سالک و مسافر در سفر باطنی یکی است.

مسافر چون بود رهرو کدام است؟

که را گویم که او مرد تمام است؟



کسی که به اسلام روی می آورد، در همان لحظه از نجاسات شرک و کفر پاک شده و از تاریکی های آن خارج و منور می شود و کسی که از اسلام خارج می شود در همان لحظه، نورانیت وجودش از بین رفته و تاریکی سراسر هستی او را فرا می گیرد؛ زیرا مؤمن شدن و کافر شدن، صیروت است نه سیر، از این رو به زمان و مکان وابسته نیست.



شیخ محمود شبستری در پاسخ این پرسش می‌گوید:

| | |
|---|----------------------------|
| کسی کاو شد ز اصل خویش آگاه | دگر گفתי مسافر کیست در راه |
| * * * | |
| ز خود صافی شود چون آتش از دود | مسافر آن بود کاو بگذرد زود |
| سوی واجب به ترک شین و نقصان | سلوکش سیر کشفی دان ز امکان |
| رود تا گردد او انسان کامل ^{۱۵} | به عکس سیر اول در منازل |

مسافرت مادی و ظاهری، مسافرت افقی و خطی است که از مبدأ حرکت کرده و به منتهی می‌رسد، ولی مسافرت باطنی و معنوی، مسافرت دایره‌ای است که نقطه شروع و پایان آن یکی است. در آمدن از صفات ذمیمه و رذیله و تبدیل آن‌ها به صفات حسنه و نورانی، زدودن ناخالصی‌ها و ظاهر ساختن خالصی‌ها، همانند آتش است که وقتی شعله‌ور می‌شود دود را از خود دور می‌سازد و آتش خالص و حرارت ناب باقی می‌ماند.

سفر ظاهری، سفر کردن از حاضر به غایب است. وقتی از مبدأ حرکت می‌کند، هرچه به طرف مقصد نزدیک‌تر می‌شود از مبدأ دورتر می‌شود. هرچه در عرصه مقصد حاضر می‌شود از عرصه مبدأ غایب می‌شود. در حالی که در سفر باطنی که سفر از خود به خود و در خود است، همیشه سفر او در حضر است و غیبت به آن ساحت راه ندارد.

| | |
|------------------------------|--|
| اگر چشمی گشایی بر دل خویش | درون سینه بینی منزل خویش |
| سفر اندر حضر کردن چنین است | سفر از خود به خود کردن همین است |
| کسی این جا نداند ما کجا ایم | که در چشم مه و اختر نیایم |
| مجو پایان که پایانی نداری | به پایان تا رسی جانی نداری |
| به پایان نارسیدن زندگانی است | سفر ما را حیات جاودانی است ^{۱۶} |

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^{۱۷}

«و هر که از خانه‌اش به سوی خدا و رسولش خارج شود، سپس مرگ او را دریابد، یقیناً پاداش او به عهده خداست که خدا بسیار بخشنده و مهربان است.»

آیه شریفه، مفهوم بسیار وسیعی دارد که مصادیق فراوانی را در برمی‌گیرد. انسانی که از خانه خود جهت کسب روزی حلال خارج می‌شود یا انسانی که جان بر کف نهاده و در راه خدا و رسول جهاد می‌کند و با خون خود درخت اسلام را آبیاری می‌نماید، هر دو مصداق این آیه هستند. این آیه شریفه همه اعمال انسان مؤمن را که رنگ و بوی خدایی دارد، شامل می‌شود. یکی از مصادیق بارز و روشن این آیه کریمه، هجرت از بیت خود به سوی بیت‌الله و بیت رسول‌الله است. حاجی کسی است که از خانه و کاشانه خود خارج می‌شود تا به بیت‌الله‌الحرام و حرم رسول‌الله برسد. اگر در این راه جان را به جان آفرین تسلیم کند، ثوابی می‌برد که جز خداوند تبارک و تعالی کسی نمی‌تواند مقدار آن را حساب نماید. برای رسیدن به این ثواب عظیم، شرایطی لازم است تا سفر انسان یک سفر الهی محسوب شود که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

شرط اول: خروج از خود (سفر اول)

خروج از خود مراتبی دارد:

* مرتبه نخست؛ خروج از تعلقات خارجی خود است. چیزهایی که انسان به آن‌ها تعلق عارضی و خارجی پیدا کرده است؛ مانند: تعلق به ملک و جاه و مقام و زن و فرزند و خانه و کاشانه. دلبستگی به درهم و دینار، آدمی را در جهت دنیا نگه‌داشته و اجازه خروج از امور دنیوی را به او نمی‌دهد.

* مرتبه دوم؛ خروج از تعلقات درونی است؛ مانند رفاه طلبی، راحت طلبی، مشغولیت به امور علمی و معنوی مرسوم و تکراری.

انسان وارسته و معنوی که سال‌های متمادی به درس و بحث و تدریس و تألیف و... مشغول شده و وجهه علمی و استادی و... پیدا کرده است، در سفر حج باید از محدوده این امور خارج شود و حاجی گردد. حاجی یعنی قاصد و حج به معنای قصد می‌باشد. آن که قصد خانه خدا دارد باید از خانه‌های غیر خدا خارج شود.

* مرتبه سوم؛ خروج از خودیت است. این مرتبه بالاترین مرتبه خروج است. خودیت آدمی محور همه تعلقات است. آن که از خود خارج شود از همه تعلقات تابعه آن نیز خارج می‌شود. آدمی در این سفر از خود و هر آن چه همانند خود است خارج می‌شود که در مراحل اسفار اربعه عرفانی از آن به سفر من الخلق الی الحق تعبیر کرده اند. آدمی به عنوان یکی از خلائق، وقتی از خود خارج شود، در واقع از همه چیز خارج شده و از سوی خلق به سوی حق سفر می‌کند. عرفا از این حرکت به هجرت یا سفر اول یاد می‌کنند که پیامبر خدا ﷺ با چنین هجرتی اسلام را وسعت دادند. ظاهر این سفر، هجرت از مکه به سوی مدینه بود، ولی باطنش هجرت از همه تعلقات خود و مربوط به خودی بود.

در این سفر، که سفر «من الخلق» است، همه ناراحتی‌ها و سختی‌های سفر به جان خرید می‌شود ولو این که پوست آدمی در این راه دریده و صدها خار به پایش خلیده شود.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
انتهای این سفر و آغاز سفر دوم، مرحله احرام است. حاجی با احرام وارد حرم امن الهی شده و عظمت بیکران خدا را با تمام وجود لمس کرده و در مقابل آن به خضوع و خشوع افتاده و از غیر خدا غافل می‌گردد.

حدیثی که فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام در اسرار احرام نقل کرده، بیانگر چنین حالتی است:

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ وَ إِنَّمَا أُمِرُوا بِالْإِحْرَامِ لِيَخْشَعُوا قَبْلَ دُحُولِهِمْ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنَهُ وَ لِيَلْأَلَّ يَلْهُوًا وَ يَشْتَعِلُوا بِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ لَذَائِهَا وَ يَكُونُوا جَادِّينَ فِيمَا هُمْ فِيهِ قَاصِدِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ عَلَيْهِ بِكُلِّبَتِهِمْ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّعْظِيمِ لِلَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لِيَبْتِنَهُ وَ التَّدْلِيلَ لِأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَصْدِهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَقَادَتِهِمْ إِلَيْهِ رَاجِعِينَ ثَوَابَهُ رَاهِبِينَ مِنْ عِقَابِهِ مَا ضِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالذَّلِّ وَ الْاسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ»^{۱۸}

«فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: همانا مردم به احرام امر شده‌اند تا پیش از داخل شدن به حرم امن خدا، حالت خشوع پیدا کنند و به لهو نیفتند و به غیر خدا مشغول و به امور دنیا و زیبایی‌ها و لذایذ آن گرفتار نشوند، تا بدین وسیله به نیکوترین وجه، قصد خدا کرده و با تمام وجود به او روی آورند و به همراه تعظیم خداوند - عزّ و جلّ - و تعظیم خانه او و ذلّت و خواری خود در مقابل خدا و خانه خدا وارد حرم شوند و امید ثواب و رهایی از عقاب داشته باشند و با تمام ذلّت و خواری و فقر و مسکنت و خضوع و خشوع به خدا روی آورند.»

شرط دوم - خروج به سوی خدا و رسول (سفر دوم)

از خود خارج شدن، هنگامی نتیجه بخش است که سفر به سوی خدا و رسول باشد. لازمه «خروج بالله»، «خروج الی الله» است. آن که به کمک خدا از خود سفر کرد، باید به سوی خدا رود؛ یعنی جهت گیری صحیح داشته باشد، در غیر این صورت، از خود خارج شدن، مساوی با داخل شدن به خانه شیطان است. بدین جهت در آیه شریفه، عبارت: «مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» آمده تا معلوم شود هر خروجی سازنده نیست بلکه خروجی سازنده است که «من الخلق إلى الحق» باشد.



سالک چون بحول الله و قوته، از خود خارج شد، سفرش «بالله» و «فی الله» خواهد بود. عرفا از این سفر به سفر «فی الحقّ بالحق» تعبیر کرده‌اند؛ سفر در خدا به کمک خدا. انسان وقتی از خود خارج شود به خدا می‌رسد. وقتی به خدا رسید، خدایی و الهی می‌شود. نردبان در آمدن از خود و رسیدن به خدا، خودفراوشی و ذکر الهی است. اولین پله ترقی به قول مولوی، سر را زیر پا نهادن است. آن‌که پا بر سر خویش نهد، پای بر سر اختر می‌گذارد و جهان‌پیما می‌شود.

امروز دیدم یار را، آن رونق هر کار را
 می‌شد روان بر آسمان، همچون روان مصطفی
 گفتم که بنما نردبان، تا بر روم بر آسمان
 گفتا سر تو نردبان، سر را در آور زیر پا
 چون پای خود بر سر نهی، پا بر سر اختر نهی
 چون تو هوا را بشکنی، پا بر هوا نه هین بیا
 بر آسمان و بر هوا، صد ره پدید آید تو را
 بر آسمان پُران شوی، هر صبح دم همچون دعا^۱

عطار نیشابوری در کتاب منطق‌الطیر در بیان مقام حیرت می‌گوید:

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| مرد حیران گر رسد این جایگاه | در تحیر مانده و گم کرده راه |
| گم شود در راه حیرت محو و مات | بی خبر از بود خود وز کاینات |
| *** | |
| گربدو گویند هستی یا نه ای؟ | سربلند عالمی پست که ای؟ |
| در میانی یا برونی از میان؟ | بر کناری یا نهانی یا عیان؟ |
| فانی یا باقی یا هر دویی؟ | یا نه ای هر دو، تویی یا نه تویی؟ |
| گوید: اصلاً می‌ندانم چیز من | وان «ندانم» هم ندانم نیز من |
| هر که در دریای کل گم بوده شد | دائماً گم بوده و آسوده شد |

شرط سوم: هجرت از خدا به خلق (سفر سوم)

شرط سوم در سفر حج که موجب تکمیل مقامات عرفانی آن می‌شود، سفر از مرحله دوم به مرحله سوم است. وقتی در مرحله دوم به کمالات لایق خود نایل آمد، باید زحمت حرکت از آن مرحله را به خود بدهد تا ره آورد خود را به زمین گیران عالم برساند و فیض‌های الهی را بر آن‌ها بتاباند تا آن‌ها نیز قدرت حرکت پیدا کرده، به سوی یار سفر کنند.

چون به بستانی رسی زیبا و خوش بعد از آن دامان خلقان گیر و کش

این مرحله قیام و انذار است که:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ، وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ»^{۲۰}

«ای ردا به سرکشیده، برخیز و بترسان و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.»

مرحله معراج پیامبر ﷺ در بردارنده همه مراحل اسفار اربعه است:

- مرحله اول، از مکه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمان‌ها و ملکوت عالم است.

- مرحله دوم، دیدن آیات کبرای الهی و تکامل حاصله از آن می‌باشد.

- مرحله سوم، برگشت به سوی زمین به امر الهی است.

- و مرحله چهارم، دستگیری از مردم و حرکت دادن آن‌ها به سوی آیات الهی است.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي

بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^{۲۱}

«پاک پروردگاری که بنده‌اش را شبانه سیر داد، از مسجدالحرام به سوی

مسجد الاقصایی که پیرامونش را برکت دادیم، تا از آیاتمان به او نشان

دهیم. یقیناً فقط خدا بسیار شنوا و بیناست.»

این سیر به قدری ادامه می‌یابد که جبرئیل از ادامه راه می‌ماند و پیامبر به تنهایی تا سدره

متهی ادامه می‌دهد. ولی در آنجا نمی‌ماند و به امر الهی رو به خلق الهی می‌آورد تا نتیجه

سفر خود را در اختیار آنان قرار دهد و هر کس به قدر توان و تلاش و توفیق خود از ره آورد

این سفر توشه‌ای بگیرد.

در این مرحله از سفر، سالک به قدری وسعت و عظمت یافته است که نه تنها از خود و

خدای خود غافل نیست بلکه به مخلوقات الهی نیز اشراف دارد. از این رو در هنگام نماز نه

تنها نمازش او را از خلق غافل نمی‌کند بلکه نماز او را به معراج برده و بر نظام هستی مشرف

ساخته و در حین نماز می‌تواند از صدها و هزاران کس دستگیری کند.

اگر انگشتر خود را در هنگام نماز به سائلی زکات می‌دهد، بدین جهت است؛ از این رو وقتی در نماز تیر از پایش بیرون می‌کشند، آیه‌ای در شأن او نازل نمی‌شود ولی وقتی در نماز انگشتری را زکات می‌دهد آیه می‌آید که:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^{۲۲}

«یقیناً ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

سالک در سفر سوم، همه ماسوی الله را زیر نظر دارد. اگر در این جا هنگام نماز، حاجت سائلی را بر آورد، چه بسا در همان لحظه از صدها نفر در صدها نقطه زمین دستگیری می‌کند؛ زیرا او در این مقام مصداق «لَا يَسْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ»^{۲۳} شده است. این سفر نه خود پایان دارد و نه وسعتش پایان پذیر است.

| | |
|---|-------------------------------|
| سفر ما را حیات جاودانی است | به پایان نارسیدن زندگانی است |
| *** | |
| مکان و هم زمان گردد ره ما | ز ماهی تا به مه جولانگه ما |
| که ما موجیم و از قعر وجودیم | به خود پیچیم و بی تابی نمودیم |
| یقین و دید را نیز انتها نیست | تب و تاب محبت را فنا نیست |
| طریقش رستن از بند جهات است | کمال زندگی دیدار ذات است |
| *** | |
| تو را او بیند و او را تو بینی | چنان با ذات حق خلوت گزینی |
| مژه بر هم مزن تا خود نمایی | منور شو ز نور «من یرانی» |
| عیان خود را، نهان او را برافروز ^{۲۴} | چنان در جلوه گاه یار می‌سوز |

حاجی وقتی به ملاقات خدا رفت و از برکات این ملاقات و سفر «فی الحق بالحق» بهره‌مند شد، باید برای دستگیری مردم و رساندن برکات الهی به آنها، به سفر سوم پرداخته و یافته‌های خود را میان یارانش تقسیم کند. سهم بازماندگان و به حج نرفتگان از حاجی این است، نه گرفتن چند تسبیح و جانماز و سوغاتی‌های مادی و...

این که در احادیث آمده است، به زیارت حاجیان بروید که نور حج تا چهار ماه در حاجیان ادامه

دارد، به همین جهت است. او که مدت‌ها در انوار الهی غوطه‌ور شده است، اگر مراقب خود باشد، سال‌های متمادی می‌تواند این انوار را در خود نگه دارد. آنان که اهل غفلت و گناهند در اثر آلودگی به گناه بعد از چند ماه آثار حج در آن‌ها از بین می‌رود و گرنه اهل مراقبه و ذکر می‌توانند سال‌های زیادی نور حج را در خود منور و چراغ خدا را در دل روشن نگه دارند.

این که در احادیث آمده است:

«لَا يَزَالُ الَّذِينَ قَاتِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ»^{۲۵}

«تا کعبه برپاست، دین برپاست.»

شاید یک معنایش این باشد که برپایی کعبه برپایی فرهنگ و معنویت اوست. تا زمانی که این معنویت در دل انسان قائم است دین او نیز قائم است. در غیر این صورت، کعبه جز سنگ و گل چیز دیگری نیست که تاکنون چندین مرتبه خراب شده است ولی هرگز دین به تخریب آن خراب نشده است؛ زیرا کعبه آیت و نشانه توحید است و تا زمانی که این آیت در دل مردم برپا باشد دین برپا خواهد بود.

آن که طالب کعبه است در واقع طالب توحید است. آن که توحیدش برپا باشد کعبه‌اش نیز برپاست. حاجی باید مقصود از سفر را مرحله غایی و نهایی آن قرار دهد که سفر سوم برای غیر معصومین، مرحله غایی است. اگر مرحله نهایی، مقصود باشد مراحل دیگر نیز به تبع آن حاصل خواهد شد.

| | |
|-----------------------------|--|
| گفت حق، اندر سفر هر جا روی | باید اول طالب مردی شوی |
| قصد گنجی کن که این سودوزیان | در تبع آید تو آن را فرع دان |
| هر که کارد قصد گندم باشدش | کاه خود اندر تبع می آیدش |
| که بکاری بر نیاید گندمی | مردمی جو مردمی جو مردمی |
| قصد کعبه کن چو وقت حج بود | چون که رفتی مکه هم دیده شود |
| قصد در معراج، دید دوست بود | در تبع عرش و ملایک هم نمود ^{۲۶} |

همان‌طور که قصد پیامبر ﷺ در سفر معراج، لقای حضرت پروردگار بود ولی به تبع این وصال هزاران چیز دیگر در ملاقات حاصل و اسرار فراوانی بر وی آشکار شد، حاجی نیز باید قصدش از سفر حج ملاقات صاحب خانه باشد که در این صورت به تبع صاحب خانه، خود خانه و صدها چیز دیگر نیز به دست می‌آید. اسرار نهفته در اعمال مربوط به حج و کعبه و هر

آن چه به کعبه مربوط است بی نهایت است به گونه‌ای که در حدیث آمده است:

زراره به امام صادق علیه السلام گفت: فدایت شوم، چهل سال است که در مورد حج از تو می‌پرسم و تو مدام پاسخ می‌دهی. آیا مسائل حج تمامی ندارد؟! امام فرمود: ای زراره، خانه‌ای که دو هزار سال، قبل از خلقت آدم زیارتگاه بود، چگونه مسائل مربوط به آن در طول چهل سال تمام می‌شود!^{۲۷}

اگر مناسک حج در چند روز به پایان می‌رسد، معارف حج طیّ صدها سال هنوز به پایان نرسیده است. حجی که هزاران حجّت الهی در تاریخ بشر آن را به جا آورده‌اند و هزاران اسرار و معارف در خصوص آن بیان داشته‌اند، می‌تواند عمود دین باشد. حاجی وقتی حج به جا می‌آورد در حقیقت کلّ دین را به اجمال به جا آورده است. این مسأله در بیانات معصومین به صراحت و به کنایه عنوان شده است. برای نمونه، وقتی از امام صادق علیه السلام می‌پرسند: چرا کعبه را «کعبه» نامیدند؟ فرمود: چون به شکل مکعب است. سائل می‌پرسد: این را می‌دانم، می‌خواهم بیشتر توضیح بفرمایید. امام در ادامه می‌گوید: چون بیت المعمور که محاذی کعبه در عرش می‌باشد نیز مکعب است. سائل می‌گوید: بیشتر بفرمایید. امام چنین ادامه می‌دهد که؛ چون اساس دین بر چهار رکن است، کعبه نیز بر چهار رکن استوار است. اساس دین عبارت است از تسیّحات اربعه؛ یعنی «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ». چون اساس دین مثلث و مسدس نبوده بلکه مکعب است. کعبه نیز مکعب می‌باشد. اگر سائل از امام بیشتر طلب می‌کرد و به این مقدار قانع نمی‌شد، یقیناً معارف دیگری به روی بشریت گشوده می‌شد.

بنابراین، آن که به دور کعبه طواف می‌کند به دور اساس دین که آن نیز چهار است طواف می‌کند. بدین جهت در حدیث سابق الذکر بیان شد که تا وقتی کعبه قائم است، دین قائم است؛ زیرا کعبه بر پایه دین استوار است. به همین جهت نخستین خانه‌ای است که برای مردم بنا شده و بنای آن مبارک است. چون بر اساس «اسماء الله» و «تسیّحات اربعه» بنا گردیده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَاءَ مَبْرُكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^{۲۸}

«به یقین نخستین خانه‌ای که برای مردم به مبارکی قرار داده شد، مکه است که هدایت جهانیان است. در آن خانه آیات روشن الهی و مقام ابراهیم وجود دارد و هر که داخل آن شود در امنیت خواهد بود.»

این خانه، جان جهان اسلام است. حیات او موجب حیات اسلام و برپایی او موجب برپایی اسلام و مسلمین می‌باشد.

شرط چهارم - سفر فی الخلق بالحق (سفر چهارم)

سفر چهارم که برای دستگیری از خلق و رساندن آن‌ها به خداست، مخصوص رسولان و اولیای الهی است که خلیفه خدا در میان خلق بوده و مظهر تام و تمام اسما و صفات اویند. بنابراین، چنین انسانی وقتی به سفر حج رفته و اعمال آن را به جا آورده و فیض‌های الهی را در بیت الله مستقیم از صاحب خانه دریافت می‌کند، حج او به تنهایی بیش از حج همه حاجیان برکت دارد؛ زیرا او باید فیض‌های اعمال حج را به پیروانش برساند و با زندگی در میان آن‌ها از برکات حاصله از حج خویش همه آن‌ها را بهره‌مند سازد. از این رو، اگر سایر حاجیان در اسفار ثلاثه سهمی داشته باشند در سفر رابع سهمی ندارند چون تکلیف مخصوص این مرحله را به عهده ندارند. تکلیف مخصوص این مرحله فقط به عهده انسان کامل است.

۱۵. فرهنگ موضوعی گلشن راز، ص ۳۴، فضیلت علم.
۱۶. فرهنگ موضوعی کلیات اقبال لاهوری، ص ۳۱۸، فضیلت علم.
۱۷. نساء: ۱۰۰.
۱۸. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۴، ابواب الاحرام، آل البیت.
۱۹. کلیات شمس تبریزی، امیرکبیر، غزل شماره ۱۹.
۲۰. مدثر: ۳-۱.
۲۱. اسراء: ۱.
۲۲. مانند: ۵۵.
۲۳. هیچ کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد.
۲۴. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۷۲.
۲۵. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۵۷، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱، آل البیت.
۲۶. دفتر دوم، ص ۳۷۰، تصحیح نیکلسون.
۲۷. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲، آل البیت.
۲۸. آل عمران: ۹۶ و ۹۷.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کلیات اقبال لاهوری، ص ۳۱.
۲. «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقْرَبٌ»، نهج البلاغه (صحیح صالح) ص ۴۹۳؛ غرر و درر آمدی باب «الدنیا».
۳. مثنوی، دفتر اول، ص ۲۰۱، چاپ امیرکبیر.
۴. محمد: ۱۰؛ غافر: ۸۲.
۵. انعام: ۱۱.
۶. ۲۷: ۶۹.
۷. زخرف: ۱۳ و ۱۴.
۸. ترجمه رساله قشیریه، باب ۴۴، ص ۳۸۸، علمی و فرهنگی.
۹. همان، ص ۳۸۹.
۱۰. همان، ص ۴۹۱.
۱۱. همان، ص ۴۹۴.
۱۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۶.
۱۳. مثنوی، دفتر دوم، ص ۱۰۵، تصحیح رضایی.
۱۴. حج: ۳۱.